

هو العليم

اهمیت حدیث عنوان بصری در سیر و سلوک

دستور سلوکی امام صادق علیه السلام به سالکان راه خدا

شرح حدیث عنوان بصری - ولایت و هدایت - جلسه ۱

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

تاریخچه جلسات مرحوم علامه طهرانی در مسجد قائم

از همان هنگامی که مرحوم والد -رضوان الله علیه- [از طهران] به مشهد هجرت کردند، دیگر رفقا کمتر با صحبت‌ها و مطالبی که ایشان در جلسات مطرح می‌کردند برخورد داشتند.

مبنای تبلیغ و تحقیق و ممارست و صحبت کردن با افراد و دوستان، از هنگام مراجعت از نجف اشرف مورد نظر ایشان بوده و در نامه‌ای که به مرحوم حاج شیخ محمد جواد انصاری -رحمة الله علیه- نوشته‌اند آمده است: «دوستان در اینجا (طهران) تقاضای تشکیل یک جلسه‌ای را می‌کنند، آیا شما موافقت می‌کنید یا نه؟» ایشان در جواب می‌فرمایند: «بله، بلا مانع است». ^۱ از همان هنگام ایشان جلسات سیار روز جمعه را تشکیل دادند و شرح نهج البلاغه را شروع کردند. و طبق آنچه به نظر حقیر می‌رسد، شاید حدود هجده سال این جلسات سیار ادامه داشته است.

علاوه بر این، ایشان شب‌های سه‌شنبه در مسجد قائم جلسه قرائت قرآن داشتند و خیلی از دوستان و رفقا که الآن در اینجا حضور دارند به یاد می‌آورند.

البته در همین جلسات سیار روز جمعه هم اول قرائت قرآن بود؛ همین‌طور در اطراف رحل می‌گذاشتند و دوستان با آقازاده‌هایشان می‌آمدند و همه می‌نشستند و قرآن می‌خواندند و شخصی هم که اطلاع بیشتری بر تجوید داشت، قرائت را تصحیح می‌کرد؛ تا اینکه ایشان می‌آمدند و خودشان هم می‌خواندند.

در شب‌های سه‌شنبه خود ایشان بر تصحیح و ترتیب قرائت قرآن مباشرت داشتند. حدود سه‌ربع تا یک ساعت عده‌ای به این نحو قرآن می‌خواندند و بعد هم ایشان تفسیر قرآن می‌کردند. و این اواخر دیگر

^۱ رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۳۳.

به جای تفسیر، همان احادیث قدسی **«یا عیسی! یا عیسی!»** را که مرحوم مجلسی در جلد چهارده بحار آورده است، شرح می کردند.^۱

البته الآن متأسفانه از این مطالب و از [شرح] این احادیث قدسی، مسائل و مطالبی از ایشان در دست نیست. همین طور از آن شرح نهج البلاغه ای هم که داشتند، نوشته ای در دست نیست؛ فقط بعضی از نوشتجات تفسیری ایشان الآن مورد استفاده است.^۲

کتاب های امام شناسی و معادشناسی، ثمره مباحث مسجد قائم

جداً عرض می کنم که واقعاً ما در آن موقع قدر صحبت های ایشان را نمی دانستیم. کاملاً در نظر دارم که خیلی از افرادی که شرکت می کردند -البته شاید از رفقا نبودند؛ چون افراد رهگذر و یا افرادی که ارتباط بعیدتری داشتند هم می آمدند- در موقع صحبت ایشان خوابشان می گرفت و چرت می زدند، و گاه گاهی ایشان با لحن شوخی آنها را بیدار می کردند.

الآن ما کاملاً به این مطلب واقف و آگاه هستیم و با تمام وجود این مطلب را احساس می کنیم که واقعاً چه گوهری از دست رفت! من این مطلبی را که عرض می کنم شوخی نمی کنم، بلکه این را پس از یک تجربه شخصی بعد از ارتحال ایشان عرض می کنم؛ که واقعاً آنچه را از دست دادیم دیگر قابل جبران نخواهد بود.

و بحمدالله [مباحث ایشان] در آن موقع، هم در شب سه شنبه و هم در روز جمعه، که بعداً از جلسه سیار به خود مسجد قائم منتقل شد، [باقی ماند]. و این بحث های امام شناسی را که الآن در این کتب مشاهده می کنید، ثمره همین بحث های روزهای جمعه یا بعضی از ماه های مبارک است که خودشان در [طول] سال صحبت می کردند؛ و همچنین بحث های معادشناسی که ایشان در بعضی از ماه های مبارک یا در شب های سه شنبه ادامه می دادند، باقی مانده است.

اهتمام شدید علامه طهرانی در خدمت به اسلام

جداً من نمی دانم این چه اهمامی بود که ایشان داشتند! گویا شخصی یک نوع تعهدی از ایشان گرفته است که تمام ساعات شبانه روز را باید در خدمت به اسلام و تبلیغ احکام آن صرف کنند؛ وضعشان این طور بود.^۳

^۱ رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۲۸۹ - ۲۹۹.

^۲ رجوع شود به مطلع انوار، ج ۶، ص ۵۸۷ - ۶۴۴.

^۳ رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۷۱ الی ۷۷؛ روح مجرد، ص ۵۸۵؛ مهر فروزان، ص ۷۵

یک روز به من فرمودند:

من با میل و رغبت خود، [حتی] یک ساعت را در طهران نمی‌مانم و نماندم و تمام مدت اقامتم در طهران براساس دستور بوده است!^۱

و فلانی، ثمرهٔ ماندن ما در طهران، همین چند جوانی است که می‌بینی ما با اینها حشر و نشر و نشست و برخاست داریم، و خلاصه، با اینها محشور هستیم؛ این ثمرهٔ ماندن ما در طهران است.

طبعاً به واسطهٔ این حشر و نشر، مطالب و مسائلی مطرح می‌شد که مقداری از آن به صورت همین

کتاب‌ها درآمده و بسیاری از آن هم متأسفانه، نه تسجیل شده و نه در دفتر و کتابی مکتوب شده است.

مطالب مطرح شده در مسجد قائم، الهامات نیابی از عالم حقیقت

یادم است که شب سه‌شنبه‌ای بود و من مریض بودم، ولی می‌توانستم به مسجد بروم و این طور نبود

که نتوانم؛ خلاصه، نرفتن من از تنبلی خودم بود و علت آن کسالت نبود. ایشان به مسجد رفتند و آن موقع منزل

هم نزدیک مسجد بود. وقتی که مراجعت کردند فرمودند: «فلانی، نیامدی؟!» گفتم: «نه آقا! تنبلی کردم.» و

قدری مین‌وین کردم و سر خود را پایین انداختم.

ایشان فرمودند: «نمی‌دانی آقا! از دست رفت!»

گفتم: «آقا! چه از دستم رفت؟»

فرمودند:

من امشب راجع به این فقرهٔ دعای [ماه] رجب: **«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعٍ مَا يَدْعُوكَ بِهِ**

وَلَاةُ أَمْرِكَ الْمَأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ»^۲ صحبت کردم، و آقا سید محسن، از دست رفت!^۱

و حق هم همین است. البته نه اینکه ایشان بخواهند [از خود] تعریف کنند! هم ما ایشان را

می‌شناختیم و هم موقعیت ایشان مشخص بود؛ بلکه می‌خواستند به ما هشدار بدهند و بگویند که: **«إِغْتَنِمُوا**

الْفُرْصَ»^۳ انسان باید فرصت‌ها را غنیمت بشمرد! یک مرتبه می‌بینید فرصت آمد و رفت، و دیگر همین طور

باید بر سرمان بزنیم!

من می‌دانم وقتی که ایشان می‌گفتند: «از دست رفت» یعنی مطالبی را من گفتم که تابه‌حال نگفته

بودم! بالأخره ما خودمان طلبه‌ایم و کیفیت مطلب و نحوهٔ صحبت را می‌فهمیم.

^۱ روح مجرد، ص ۳۶.

^۲ مصباح‌المتجهد، ج ۲، ص ۸۰۳.

^۳ قابل ذکر است که این عبارت شریف در کتب روائی شیعه من جمله نهج‌البلاغه (عبده) ج ۴، ص ۱۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص

۳۳۷ با قدری اختلاف در لفظ، از امیرالمؤمنین علیه السلام بدین گونه نقل شده است: **«وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَأَنْتَهُزُوا**

فَرَصَ الْخَيْرِ»

و عجیب اینکه در بعضی از اوقات ایشان مطالبی را مطرح می کردند که شاید به نظر مستبعد می نمود؛ یعنی می توانم بگویم که من غیر اختیار این مسائل مطرح می شد.

یادم است که وقتی ما در قم به اتفاق اخوی بزرگتر خودمان، آقای حاج سید محمدصادق -حفظه الله- در مدرسه بودیم، ایشان معمولاً ماهی یک بار به قم مشرف می شدند و به ما سر می زدند و به کار و برنامه و وضعیتمان رسیدگی می کردند. یک وقت صحبت در این بود که ما به چه نحو به طهران بیاییم در آن موقع، آمدن به طهران برای من مشکل بود و حتی دلم می خواست که سه چهار ماه [یک بار] هم به طهران نیایم، و فقط منظور و فکرم این بود که به درس پردازم و مطلب را این طور با ایشان مطرح می کردم. ایشان به من فرمودند: این مطالبی که شما می گوید به جای خود محفوظ، اما شما که در قم هستید، مطلب به گوش شما نمی رسد؛ این را چه کار می کنید؟!

متوجه می شوید که ایشان می خواهند بگویند این مطالبی که صحبت می شود چیزی نیست که در دکان هر عطاری باشد!

اینها آمدند و آن حقایق را به نحوی بیان کردند که خط و مشی حیات یک فرد، در این صحبتها مشخص می شود! اینها اندوخته و حاصل تجربه یک عمر است؛ اینها مطالب مُلهم از عالم حقیقت و واقع است؛ اینها مطالب متخذ از بزرگان و اولیاء و نتیجه و حاصل یک تجربه سلوکی است. ایشان می خواهند این مطلب را بفرمایند [که] این را شما کجا می توانید در قم پیدا کنید؟! کجا می توانید؟!

عدم امکان دسترسی دائمی به بزرگان و اولیاء الهی

این جهتی بود که می توانم بگویم افرادی که در آن زمان با ایشان حشر و نشر داشتند، حتی بیش از ظرفیت خودشان و بیش از آنچه ما می توقع بود، از ایشان استفاده می کردند و بهره می بردند. حداقل هفته ای دو بار، علاوه بر اینکه مجلس دیگری هم داشتند که سه بار می شد، [به خدمتشان می رسیدند] و دائماً ایشان در دسترس بودند و هرکسی صحبتی داشت، با ایشان حشر و نشر داشت.

من الآن برای خودم می بینم که باید به مطالبی که ایشان در آن موقع مطرح می کردند عمل کنم! ولی وقتی که ایشان به مشهد هجرت کردند و مشرف شدند، دیگر این صحبتها کم شد و تمام اوقات ایشان یکسره، مشغول تألیف بود. البته گاه گاهی صحبت می کردند و مطالب را بیان می کردند. یادم است که یک وقت یکی از دوستان از جایی برای ایشان تلفن کرده بود و می خواست راجع به یک قضیه ای که در شرف اتفاق بود سؤال و کسب تکلیف کند. ایشان رو کردند به من و فرمودند:

برو بگو: ما آنچه را باید برای راهنمایی و خط مشی افراد بیان کنیم، بیان کرده ایم! دیگر بقیه مطلب بر [عهده] خود ایشان است. ما در این مورد پاسخی نمی دهیم.
اولاً: طرح این مسائل در تلفن، خودش محل بحث است.

ثانیاً: آخر تا کی در هر قضیه و مسئله‌ای باید سؤال کرد؟! این مسئله غیر از آنچه است که الآن مطرح می‌شود. خداوند به انسان عقل و شعور و ادراک داده، و دائماً که انسان با بزرگ یا حکیمی سر و کار ندارد! خب، گاهی اوقات مسافرت می‌رود، گاهی اوقات افتراق و بینویت پیدا می‌شود، مسئله‌ای پیدا می‌شود و نمی‌توانند [ارتباط برقرار کنند]!

نمی‌شود که انسان دائماً در همه احوال، در هر مطلبی فوراً دائم‌التماس و دائم‌الاتصال باشد. مسئله این طور نیست. بلکه خود انسان باید با توجه به مطالبی که برای او مطرح می‌شود، اُمّهات و کلیات قضایا را بگیرد و خط مشی زندگی خود را بر آن اساس قرار بدهد و با اتکاء به پروردگار در مسیرِ اِلَى اللّهِ حرکت کند. روش ایشان این بود.

علامه طهرانی: «ما این کتاب‌ها را برای همه نوشته‌ایم»

یادم است که یک وقت به من فرمودند:

فلانی! در جلسات بگو: بعضی از افرادی که آشنایی بیشتری با قرائت و مطالعه دارند، شروع به گفتن این کتاب‌ها برای دیگران کنند و این مطالب را برای افراد بیان کنند.

عبارت ایشان به من این بود:

ما این کتاب‌ها و مطالب را برای همه نوشته‌ایم؛ نه [فقط] برای افرادی که در آن طرفِ غارِ کذا هستند! نه، اینها برای همه است.

و منظور از سلوک و حرکت اِلَى اللّهِ تقویت فهم و ادراک است و فقط دعا کفایت نمی‌کند آقا! فهمیدن و ادراک و رسیدن به مطلب برای یک سالک مهم است. ما اینها را برای این نوشته‌ایم که خوانده شود و تأمل و تدبّر بشود.

من دارم عبارت ایشان را می‌گویم و از خودم تصرف نمی‌کنم.

سبب و کیفیت تشکیل جلسات شرح حدیث عنوان بصری

قبل از زمان ارتحال مرحوم آقا (علامه طهرانی) به واسطه بعضی از مسائلی که ضرورتی در تکرار آنها نمی‌بینم، کم‌کم ما خودمان را جمع کردیم و دیدیم دیگر داعی برای صحبت و طرح مسائل و سؤال و جواب نیست.

در زمان مرحوم آقا ما خودمان را به اصطلاح نخود هر آشی می‌کردیم و در هر جا دخالت می‌کردیم؛ اما در این اواخر، حدود دو یا سه سال به فوت ایشان مسائلی اتفاق افتاد که ما دیگر زمینه را برای ابراز مسائل و مطالب به کیفیت سابق مناسب نمی‌دیدیم. این از یک طرف.

از طرف دیگر می‌دیدیم رفقا آن ارتباط سابق را که با مرحوم آقا داشتند دیگر ندارند؛ مرحوم آقا دیگر مشغول تألیفات هستند و تا اوقات را صرف مطالعه و کتابت و تألیف می‌کنند، و حتی برای خود ما هم دیگر مجالی نبود که به طور فارغ‌البال با ایشان صحبتی داشته باشیم، لذا خیلی از دوستان در آن موقع به خاطر محبتی

که به حقیر داشتند اصرار می کردند که مجلسی باشد، سؤال و جوابی باشد، چند نفری باشند که بنشینند و به هم دل بدهند و صحبتی کنند؛ و بالأخره یک گرمی و محبت و ودی باشد و صرف نظر از مسائل مؤلمه و ناراحت کننده ای که شاید کم و بیش در جریان بود، یک محیط انس و الفتی باشد و هرکسی بتواند آن استفاده ای که باید و شاید را ببرد.

لذا ما در همان موقع -شاید قبل از یک سال یا بیشتر به زمان فوت مرحوم آقا- جلساتی در شب های پنجشنبه داشتیم و نوعاً رفقا در آنجا سؤالی را مطرح می کردند و صحبتی می شد و صرفاً منظور همین گردهم آمدن و یک دل بودن و اجتماعی را داشتن بود. و به قول شاعر که می فرماید:

آسمان ریشک بَرَد بَهر زمینی که در آن *** دو سه یاری، دو سه دم، بَهر خدا بندشینند
این مدّ نظر بود. بعد از فوت مرحوم آقا باز این قضیه همین طور ادامه پیدا کرد تا اینکه دوباره به واسطه بعضی از جریانات این مجلس تعطیل شد.

البته این را هم باید عرض کنم که منظور از تشکیل چنین جلساتی -که حتی اطلاق اسم جلسه بر آن [صحیح نیست]- به خاطر مقابله با یک جریان نیست! بلکه صرفاً منظور در کنار هم بودن است و اگر قرار بر این باشد که استفاده ای بشود، بشود و اگر هم نه، دیگر: وَالْعُدْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ. منظور فقط این بوده است.

درخواست مکرر ارادتمندان آیت الله طهرانی جهت تشکیل جلسات

این اواخر مراجعات به حقیر برای یک صحبت مستمر الی ماشاء الله زیاد بوده است. یعنی واقعاً رفقا و اعزّه و احبّه این قدر که مراجعه کرده بودند مرا خسته کردند که: «آقا، یک مجلسی باشد، الآن صحبتی نیست و مطلبی مطرح نمی شود؛ شخصی کاسب است، صبح می رود برای کسب و شب به منزل برمی گردد؛ آن شخص دیگر طلبه است، می رود برای درس و شب به منزل برمی گردد و باید به همین درس ها و مطالعات روزمره خود بپردازد!» و خلاصه رفقا از ما می خواستند که اگر شده حتی یک کلمه یا جمله ای که از مرحوم آقا به یاد داریم یا در دفاتر و کاغذهایمان نوشته ایم بیان کنیم، تا اینکه همان یک جمله و کلمه راه گشا باشد؛ و اگر به نحوه ای باشد تا به صورت مسائل دسته بندی شده ای درآید و بشود در موارد مختلف آن مسائل را مدّ نظر قرار داد و قابل استفاده باشد، خوب است.

ولی جدّاً باید عرض کنم که: با عرض شرمندگی واقعاً شخص بنده و حقیر مصداق این شعر هستم

که گفت:

مهر جهان سوز چو پنهان شود *** شب پره بازیگر میدان شود^۱

آن موقعیت مرحوم والد و مطالبی که ایشان می فرمودند و مسائلی که مطرح می کردند دیگر پیدا نخواهد شد! یعنی رفقا از من و امثال من توقع طرح چنین مطالب و مسائل عالیة المضامینی که با مسائل روزمره و متعارف تفاوت دارد، نداشته باشند که آن دیگر پیدا نخواهد شد؛ تمام شد و علی الإسلام السلام!

حال از باب همان که عرض کردم: «شب پره بازیگر میدان شود» اگر دلتان می خواهد ما بیاییم و مطالبی که گاهی از این بزرگ و دیگر بزرگان شنیده ایم و به نظرمان می رسد مطرح کنیم، و فقط و فقط جنبه آنسی در اینجا مورد نظر باشد که هم دوستان بیایند و هم دیگر را زیارت کنند که خود همین دیدن و زیارت کردن برای کسی که مانعی نداشته باشد و مقتضی برای او موجود باشد، فی حد نفسه مطلوب است، و باید گفت در وهله اول خود زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها موضوعیت دارد. بعد هم اگر صحبتی، سؤالی و مسئله ای به نظر کسی می رسد و یا اینکه مسئله ای مورد نظر است، مطرح شود [مانعی ندارد]. البته از باب بیچارگی و درماندگی، نه از باب راه و طریق و هدایت و امثال ذلک! که گفت:

... *** از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم^۲

و خلاصه چون ما [به] هر جا زدیم، نتوانستیم آن نقطه خلأ وجود ایشان را پر کنیم، لذا گفتیم بیاییم چند نفری دور هم بنشینیم و بالأخره به همدیگر نگاه کنیم! چراکه باید یک کاری انجام بدهیم، حال هر چه بخواهد بشود [دیگر بشود]؛ از این نقطه نظر است.

مثنوی حضرت حافظ در ضرورت همنشینی با سالکان راه خدا

بله، مرحوم حافظ در مثنوی دیوان خود که واقعاً عالی است و در آن نصیحت می کند و راه را نشان می دهد و خصوصیات طریق را بیان می کند می فرماید:

الا ای آهوی وحشی کجایی *** مرا با توست چندین آشنایی
بیا تا حال یکدیگر بدانیم *** [مراد هم بجوئیم ار توانیم]

بعد می فرماید:

چنینم هست یاد از پیر دانا *** فراموشم نشد هرگز همانا
که روزی رهروی در سرزمینی *** به لطفش گفت رندی، رهنشینی
که ای سالک چه در انبانه داری؟ *** بیا دامی بنه گر دانه داری
جوابش داد گفتا: دام دارم *** ولی سیمرغ می باید شکارم

^۱ امثال و حکم، دهخدا، ج ۴، ص ۱۷۶۲:

مهر درخشنده چو پنهان شود *** شب پره بازیگر میدان شود

^۲ دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۳۶۶:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم *** از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

می خواهد به شکار سیمرخ برود، اما:

بگفتا چون به دست آری نشانش نشانش *** که از ما بی نشانست آشیانش
نشانش را از کجا می خواهی پیدا کنی در حالی که در بی نشان دارد زندگی می کند؟! بعد شروع به گفتن
می کند و راه و رسم را نشان می دهد و همین **«إِغْتَنِمُوا الْفُرْصَ»** را که عرض شد بیان می دارد و می فرماید:

چو آن سرو روان شد کاروانی *** چو شاخ سرو می گن دیده بانی
چو نالان آمدت آب روان پیش *** مدد بخشش از آب دیده خویش
به یاد رفتگان و دوست داران *** موافق گرد با ابر بهاران
[لب سرچشمه ای و طرف جوئی *** نم اشکی و با خود گفتگوی]
می گوید: بالأخره باید یک کاری انجام بدهیم؛ یک «نم اشکی و با خود گفتگوی» و مطالعه در تذکره
و احوال بزرگان و همدم شدن با آنها، تا اینکه بالأخره آن نسیم لطف و عنایت پروردگار بیاید و انسان را دریابد.
مقالات نصیحت گو همین است *** که سنگ انداز هجران در کمین است^۱
این هجران می آید و بین انسان و آن حقیقت و راهش جدایی می اندازد.

لذا بر این اساس در این اواخر، کم کم خودم را آماده کردم تا اگر خدا بخواهد فعلاً هر دو هفته ای
یک بار -البته بعد ممکن است تغییر کند؛ باید ببینیم که خدا چه خواهد کرد و مصلحت او چه اقتضاء می کند-
یک مجلسی راجع به مطالبی که از نظر سلوکی به نظر می رسد که شاید رفقا و احبّه مشتاق استماع آن مطالب
باشند تشکیل شود. البته در هر جایی هم که مسئله و سؤالی به نظر می رسد طبعاً مطرح می کنند.

علت انتخاب حدیث عنوان بصری برای موضوع جلسات

و چون من بارها از مرحوم آقا شنیده بودم که ایشان می فرمودند:
بر هر سالکی واجب^۲ و لازم است که حداقل هفته ای دو بار حدیث عنوان بصری را مطالعه کند.^۳
لذا ما بنا را بر این گذاشتیم که در وهله اول به ترجمه این حدیث شریف بپردازیم و إن شاء الله بعد از
اینکه تمام شد، شروع کنیم در بحث و صحبت راجع به احادیث قدسیه ای که با خطاب **«یا احمد!»** و **«یا عیسی!»** آمده است و خود مرحوم آقا هم در شب های سه شنبه در مسجد قائم آنها را شرح می کردند که شاید
رفقا به یاد داشته باشند.

امیدواریم که عنایت و لطف خداوند شامل حال ما باشد و ما را در عمل به مقتضای رضای خودش
همیشه پابرجا بدارد. مهم این است که این طور نباشد که انسان خیال کند عملی را که انجام می دهد صحیح

^۱ گزیده ابیاتی از دیوان حافظ (قزوینی)، ص ۵۴۹ - ۵۵۱.

^۲ البته معنای واجب، همان معنای لزوم است و وجوب شرعی منظور نیست.

^۳ رجوع شود به روح مجرد، ص ۱۷۶؛ آیین رستگاری، ص ۱۶۷.

است و بعد متوجه شود که باطل بوده است!

[آیه شریفه می فرماید:]

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ، الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱

بدترین و بیچاره‌ترین افراد کسانی هستند که عملی را انجام می‌دهند و خیال می‌کنند عمل خیر است، خیال می‌کنند دفاع از دین است، خیال می‌کنند دفاع از اسلام است، ولی تمام اعمال آنها ﴿هَبَاءٌ مَّثُورًا﴾^۲ است و در آخرت هیچ طرفی از این عمل خودشان نمی‌بندند.

حدیث عنوان بصری یک دستورالعمل سلوکی است که امام صادق علیه السلام به عنوان بصری می‌دهند.

بارها می‌شد که ما از مرحوم آقا و همین‌طور سایر بزرگان می‌شنیدیم:

حرکت به‌سوی خدا به حرف و به زبان نمی‌شود و خدا با کسی قوم و خویشی ندارد؛ [بلکه] انسان باید عمل کند.^۳

«عمل» یعنی بداند و حقیقت مسئله را دریابد و واقعیت قضیه را لمس کند و به‌صرف اتکاء بر نظارت و اشراف مقام ولایت بسنده نکند، و باید در عمل و گفتار و رفتار، برای کار خود یک اثر تکوینی ببیند! یعنی برای حرفی که می‌زند اثر تکوینی ببیند، در صحبت کردن و در وضعیت خانواده اثر تکوینی ببیند، [و بداند که] کسب و معامله و ارتباط با مردم اثر تکوینی دارد. و این شوخی نیست.

یک وقت مرحوم آقای حداد می‌فرمودند:

خدا به بعضی‌ها مال و مکنّت نمی‌دهد، چون اگر به مکنّت برسند، تحمل ندارند و وضعیت خودشان را فراموش می‌کنند، آن‌وقت به زن و بچه‌شان ظلم می‌کنند؛ لذا خدا اینها را [در فقر] نگه می‌دارد.

زن و بچه، امانت خدا در دست انسان هستند و باید رعایت آنها را کرد، نه اینکه آنها را فراموش نمود. سالکی که خیال می‌کند در شب «یا هو» بگوید و حافظ بخواند و دو سه ساعت از شب را به این اذکار بگذراند، و بعد هم هیچ‌گونه التفاتی به خانواده نداشته باشد، این اعمال او به‌اندازه سرسوزنی اثر ندارد و تمام

^۱ سوره کهف (۱۸) آیه ۱۰۳ و ۱۰۴. الله شناسی، ج ۲، ص ۳:

«بگو (ای پیامبر!) آیا من شما را آگاه بنمایم بر آن کسانی که اعمالشان زیان‌بارتر است؟! آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در راه تحصیل زندگانی پائین‌تر و پست‌تر گم شده است درحالی‌که خودشان می‌پندارند که از جهت کار و کردار، نیکو عمل می‌نمایند!»

^۲ سوره فرقان (۲۵) ذیل آیه ۲۳. معاد شناسی، ج ۳، ص ۴:

«گرد و غبار پراکنده‌شده در فضای وسیع.»

^۳ رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۵۵ - ۱۷۷.

اینها ﴿هَبَاءٌ مَّثُورًا﴾ است.

در آن سفری که مرحوم آقای حداد به ایران تشریف آورده بودند، مجلسی بود و ایشان داشتند برای شخصی صحبت می کردند. مجلس خصوصی بود، یعنی ایشان، یک فرد دیگر و من بودیم، و این طور که در نظر دارم من کلاس پنجم ابتدایی و یازده ساله بودم. ایشان داشتند راجع به اهمی که یک انسان باید در رفتار و کردارش داشته باشد صحبت می کردند و می فرمودند:

یک روز مرحوم قاضی -رضوان الله علیه- به کربلا مشرف شده بودند و به منزل ما آمدند. ما با ایشان از منزل آمدیم بیرون و در طول خیابان قدم می زدیم و ایشان همین طور داشتند با من صحبت می کردند.

در این موقع دختر خردسال مرحوم حداد آمد و لباس پدرش را گرفت و نمی گذاشت ایشان حرکت کند. بچه بود دیگر! ایشان همین طور او را طرد می کردند ولی دوباره می آمد، تا اینکه دو سه بار تکرار شد و خُلق ایشان تنگ شد. ایشان می گفت:

خُلق من تنگ شد و رو کردم به مرحوم قاضی و گفتم: آقا بگذارید من این... را بگذارم خانه! ایشان یک تعبیری آوردند که من آن تعبیر را نمی آورم؛ اهانتی به این طفل خردسال بود. ایشان گفتند: تا چنین حرفی از دهان من درآید، مرحوم قاضی ایستاد، به شدت رگ های گردن ایشان متورم شد و رو کردند به من و گفتند: «سید هاشم! این چه حرفی بود زدی؟! چه گفتی؟! خجالت نمی کشی به سید اولاد پیغمبر چنین حرفی را می زنی؟! جواب خدا را چه داری بدهی؟! چه کار می توانی بکنی؟! چطور روز قیامت می توانی جواب بدهی؟!» و همین طور شروع کردند به ما گفتن و پرخاش کردن! می گفتند:

ما سریع دست و پایمان را جمع کردیم و گفتم: آقا ببخشید! اصلاً توبه کردیم!

و بعد ایشان [یعنی مرحوم حداد] به آن شخص می فرمودند:

شما باید بدانید هر حرفی را که می زنید یک اثر تکوینی در نفس ایجاد می کند و دیگر نمی توانید آن را از بین ببرید!

این طور نیست که مرحوم آقای حداد به خود ببالد که: «الآن استاد من قاضی است و اگر روی کره

زمین بگردی مثل ایشان پیدا نمی کنی!» البته واقعاً هم مثل ایشان پیدا نمی شد، این مطلب درست است و مثل مرحوم قاضی نبود؛ یعنی اگر ما بگوییم اول حضرت بقیة الله ارواحنا فداه بود، بعد از آن مرحوم قاضی بود [گزافه نگفته ایم]. حداقل بنده شک ندارم که این طور بود. ولی این کفایت نمی کند!

استادی مانند مرحوم قاضی داشتن و در تحت ولایت او بودن و [اینکه] او عهده دار کارها و رفتار

انسان باشد، در صورتی [مفید] است که سالک عمل کند و به اینکه الآن در چنین وضع و موقعیتی است دل خوش نکند! این مسئله مهم است.

^۱ البته این تعبیر من است، ولی [به حال] عذرخواهی کردند. رجوع شود به مطلع انوار، ج ۲، ص ۴۸.

صحبت در این است که ما نمی‌توانیم فقط [به ارتباط ظاهری با استاد] بسنده کنیم و این را بدانید که اگر شخصی بگوید که: «شما دیگر مولا و آقا دارید و در تحت ولایت هستید و کارتان تمام است!» این حرف‌ها به حرف‌های مجانبین و ابله‌ها آشفته است تا به حرف‌های یک فرد منطقی و دردمند و دردداری که می‌داند دو روزی بیشتر از عمر او دیگر باقی نمانده و **«إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَثُودًا»**^۱.

إن شاء الله در شب‌های آینده از مطالبی که مربوط به [مسائل سلوکی است] و برای حال انسان [مفید است] بیان خواهیم کرد. ما که اینها را دانستیم و طوری نشدیم، حال شما اینها را بشنوید و دعایی هم در حق بیچارگان و درماندگان کنید.

روایت عنوان بصری روایتی است که مرحوم آقا خیلی به آن توصیه می‌کردند؛ و حتی خودشان در اوقاتی که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودند این روایت را نوشته بودند و در جیبشان بود و همان طوری که فرموده‌اند هفته‌ای دو بار هم آن را مطالعه می‌کردند.^۲

واقعاً روایت، روایت عجیبی است! و اگر إن شاء الله در فرصت‌های آتی به مضامین این روایت توجه کنیم، خواهیم دید که امام صادق علیه السلام تمام حقیقت سلوک و حرکت إلى الله را در این روایت با جملات مختصر و کوتاه به این فرد بیان کرده‌اند.

اهمیت ذکر و یاد خدا در حدیث عنوان بصری

روایت از مرحوم شیخ بهایی -أعلى الله مقامه- است که فرمودند:

قَالَ الشَّيْخُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّيٍّ: نَقَلْتُ مِنْ خَطِّ الشَّيْخِ أَحْمَدَ الْفَرَاهَانِيِّ -رَحِمَهُ اللهُ- عَنِ
عُنْوَانِ الْبَصْرِيِّ وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ أَتَى عَلَيْهِ أَرْبَعٌ وَتِسْعُونَ سَنَةً.

«مرحوم شیخ بهایی با سند خود از عنوان بصری که پیرمردی بود و نود و چهار سال از عمر او گذشته بود نقل می‌کند:»

قال: كُنْتُ اخْتَلَفْتُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ بِنَيْنٍ. فَلَمَّا قَدِمَ جَعَزَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ
إِلَيْهِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ أَخْذَ عَنْهُ كَمَا أَخَذْتُ عَنْ مَالِكٍ.

«چند سالی بود که در مدینه با مالک بن انس ارتباط داشتم و به منزل او رفت و آمد می‌کردم. وقتی حضرت در بیرون مدینه بودند و به مدینه تشریف آوردند، من دوست داشتم که به حضرت مراجعه کنم و همان طوری که از مالک تحصیل علم کردم، با ایشان [نیز] ارتباط برقرار کنم [و تحصیل علم نمایم].»

فَقَالَ لِي يَوْمًا:

إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أُرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي!

^۱ نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۳۲۱. معادشناسی، ج ۱، ص ۱۹۷:

«چون در روبروی شما گردنه‌ای است سخت.»

^۲ رجوع شود به آیین رستگاری، ص ۱۶۸.

و خذ عن مالكٍ واختلف إليه كما كنت تختلف إليه.^۱

حضرت فرمودند:

من شخصی مورد توجه هستم؛ دستگاه [حکومتی] روی من نظر دارد و جواسیسی برای من قرار داده و نمی‌خواهم که خیلی با افراد در ارتباط باشم. علاوه بر این، من در ساعاتی از شبانه‌روز ورد و ذکر دارم، و آمدن تو به اینجا موجب می‌شود که از ورد و ذکر غافل باشم.»

مسئله‌ای که باید در اینجا مورد توجه قرار بدهیم، لزوم ذکر و ورد برای تلطیف و تجرد نفس است.

آیه شریفه قرآن می‌فرماید:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۲ «قلوب، به ذکر و یاد خدا اطمینان پیدا می‌کند.»

[حال باید ببینیم که] ذکر و ورد چه اثری در نفس انسان به وجود می‌آورد؟

بیان امیرالمؤمنین در التزام اولیاء الهی به یاد خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام در صفت اولیای خدا عبارتی دارند که در امشب فقط یک ترجمه تحت‌اللفظی می‌شود و چون مقدمه خیلی طول کشید، ان‌شاءالله بقیه مطالب را برای شب‌های دیگر قرار می‌دهیم.

حضرت می‌فرمایند:

وَإِنَّ لِلذَّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلا بَيْعٌ عَنْهُ. «خداوند متعال برای ذکر، اهلی قرار داده است که اینها به جای دنیا و پرداختن به آن، به ذکر می‌پردازند و تجارت و بیع آنها را از ذکر مشغول نمی‌کند.»

منظور از ذکر آنست که در اینجا امیرالمؤمنین می‌فرماید، «ورد» نیست؛ بلکه منظور از ذکر در اینجا به یاد

خدا بودن است. و چون اوراد عبارت است از تسبیحات و تحمیدات و بیان صفات جمالیّه و جلالیّه پروردگار، لذا انسان به تبع در ورد فقط متمرکز و متمحّض در ذات و صفات جلالیّه و جمالیّه او خواهد بود. از این باب به اوراد هم اذکار گفته می‌شود. اما حقیقت ذکر، عبارت است از: «یاد خدا» که ان‌شاءالله این مطلب بعداً خواهد آمد.^۳

بیان امیرالمؤمنین در اشراف اولیاء الهی بر عالم آخرت

يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ، وَيَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ. «اینها افرادی هستند که زندگانی را به واسطه ذکر سپری می‌کنند و دائماً بانگ دورباش از محارم الهی را در گوش‌های غافلین سرمی‌دهند.»

و يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِهِ، وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ. «امر به عدل و داد

^۱ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴.

^۲ سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸.

^۳ رجوع شود به عنوان بصری، ج ۲.

می‌کنند و خودشان هم پیشاپیش افراد عمل می‌کنند، و از مسائل منکر، نهی می‌کنند و خودشان هم به این نواهی، جلوتر از بقیه جامعه عمل می‌پوشند.»
فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْآخِرَةِ وَ هُمْ فِيهَا، فَشَاهِدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ. «اینها دنیا را طی کردند و به آخرت رسیدند و در آن مستقر شدند، با اینکه هنوز در دنیا هستند. اینها به غیر از آنچه در دنیا است، به مشاهده ماوراء دنیا رسیدند.»

فَكَأَنَّمَا أَطَّلَعُوا غُيُوبَ أَهْلِ الْبَرِّخِ فِي طُولِ الْإِقَامَةِ فِيهِ، وَ حَقَّقَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا. «كَأَنَّ

اینها در طول اقامتی که در برزخ دارند بر احوال غائب اهل برزخ، مطلع شدند. و قیامت با تمام وعده و وعیدهایی که به آنها داده شده است، برای اینها مجسم شده و واقعاً قیامت را دیده‌اند.»
فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ.^۱
«اینها افرادی هستند که تمام آنچه را به آنها وعده داده شده، همه را دیده‌اند و دارند پرده را برای مردم برمی‌دارند.»

مطالب اولیاء الهی، پرده‌برداری از واقعیت، نه وعده کورکورانه

مطالبی را که بزرگان می‌گویند، پرده‌برداری از حقایقی است که برای ما مخفی است. نه اینکه به ما وعده بدهند که بروید این کار را بکنید [تا فلان نتیجه را ببرید]! نه، اینها پرده را برای ما برمی‌دارند و می‌گویند: ای مردم! ما رفتیم عمل کردیم و دیدیم، شما هم بیایید عمل کنید و ببینید! ما رفتیم این واقعیت را دیدیم، اگر نمی‌خواهید، نیایید! کسی شما را مجبور نمی‌کند؛ و خیال نکنید اگر نخواهید به اینجا بیایید، کار و کاسبی خدا کساد می‌شود، و خیال نکنید اگر بخواهید بیایید، بهشت خدا را مملو کرده‌اید، نه! ابداً این طور نیست. قضیه این است. ناز از او و نیاز از ماست؛ اگر ما به سوی خدا حرکت نکنیم و به این معارف جامعه عمل نپوشانیم، دستگاه خدا کساد نمی‌شود.

نگاه مردم عوام به عبادت و پیروی از اولیاء الهی

ما خیال می‌کنیم که اگر یک شب بلند شویم و دو رکعت نماز شب بخوانیم، فردا باید تمام ملائکه را به صف بکشیم تا یک‌به‌یک بر اعمال ما گواهی و شهادت بدهند! چه می‌گویی ای بنده خدا؟! جایی که پیغمبران و اولیاء در آن سرائر و مقامات عجیب، بند از بندشان جدا می‌شد تا اینکه یک نظر لطف و عنایت الهی به آنها بشود، ما دیگر باید برویم به دنبال کارمان! ما دیگر باید حساب کار خودمان را داشته باشیم.

حکایت فردی تارک نماز و معترض به مشیت پروردگار

یک وقت شخصی، یک نفر را پیش ما آورده بود. خلاصه مسئله اینکه می‌گفت: «من این خدا را قبول ندارم و [از این حرفها]!» حالا توقع داشت که ما به ایشان بگوییم: نه آقا جان! از آن مقام منیع خودتان تنازل کنید، شما را به خدا گاه‌گاهی یک نماز هم بخوانید، ضرر نمی‌کند. وقتی خوب صحبت‌هایش را کرد، ما دیدیم

^۱ نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۴۲ و ۳۴۳.

خیلی دارد ترفع به خرج می دهد و خود را بالا و بلند احساس می کند. گفتم: آقا جان! یک سؤالی از شما می کنم: اگر دزد مسلحی به خانه شما بیاید و شما هیچ نوع اسلحه ای در اختیار نداشته باشید چه کار می کنید؟ فرض کنید اگر بگویند گاو صندوق خودت را باید به ما بدهی، آیا شما با مشت به طرف او حمله می کنید؟
گفت: نه.

گفتم: چه کار می کنید؟

گفت: تسلیم می شوم دیگر؛ چون اگر تسلیم نشوم ما را با اسلحه از بین می برد.

گفتم: شما خدا را قبول داری یا نداری؟

گفت: بله، اما این کارهایش را قبول ندارم.

گفتم: من حداقل چیزی که بخواهم به تو بگویم این است که آیا قدرت و قهاریت این خدایی که شما قبول دارید، از دزدی که داخل خانه می آید کمتر است؟! تو می دانی بالأخره دو روز دیگر ملحق به گذشتگان خواهی شد و جناب عزرائیل [جان تو را خواهد گرفت]! این را که نمی توانی انکار کنی و حتی آدم ملحد هم نمی تواند انکار کند؛ چیزی است که داریم می بینیم. پس وقتی که ما با حقایق و مسائل غیرقابل انکار روبه رو هستیم، [و می دانیم که] عزرائیلی وجود دارد که گردن تمام گردن کشان عالم را به خاک مالیده است و در این شکی نیست، و ملائکه ای وجود دارند که بر هر شخصی را که در این دنیا تصور کنید بر او قاهر و غالب خواهند بود، و عاقبتمان هم که معلوم است، حال با چنین خدایی و چنین جناب عزرائیلی و چنین ملائکه ای، آیا به ما آمده است که ناز کنیم و بگوییم خدایا ما تو را قبول نداریم؟! [در این صورت او نیز] می گوید: اگر نمی خواهی قبول داشته باشی نداشته باش؛ اشکالی ندارد! [با تو] کاری نداریم. ما ناز کسی را نمی کشیم و اهل این حرف ها نیستیم؛ ما عزرائیلی اینجا داریم که تو که سهل هستی، بلکه تمام گردن کشان عالم را روی زمین خوابانده است! نه روی زمین، بلکه زیر زمین برده است! تمام انبیاء و بزرگان و مؤمنین و ملحدین، و هر کسی را بخواهید تصور کنید به آن دنیا فرستاده است.

البته ما [در بیان مطلب] می خواهیم از ناحیه جلال وارد شویم، إن شاء الله جنبه جمال بماند برای بعد.

حکایت اعتراف محمدرضا شاه به غلبه قدرت و مشیت خداوند

خدا نکند که زمام امور انسان بر گردن خود انسان بیفتد! یک وقتی من خاطرات [محمدرضا] شاه را می خواندم و عبارت جالبی در آنجا بود. در جایی نشسته بوده اند و پسر شاه شروع کرده بود به مسخره کردن و عباراتی می گفته که حاکی از استهزاء خدا و دین بوده است. شاه رو می کند به پسرش و می گوید:

هرکه را می‌خواهی مسخره کن، ولی خدا را دیگر مسخره نکن؛ دیدی چه به روزگاران آمد؟!^۱

تمام این گردن‌کشان در کف قدرت ملائکه الهی ذلیل و خوار هستند.

حال که ما از ناحیه جلال و قهاریت، چنین خدایی داریم که اسلحه که هیچ، [بلکه] تمام [اسباب مادی] دنیا در مقابل او [هیچ است]، و با وجود چنین ملائکه و قبر و سؤال و قیامت، یک آدم عاقل در قبال چنین خدایی چه کار می‌کند؟! پاسخ این است که خودش را با این دستگاه وفق می‌دهد. آدم عاقلی که می‌داند شاید تا فردا یا نهایتاً ده بیست سال دیگر زنده است و بالأخره در شصت و هفتادسالگی باید برود، در این دنیا چه می‌کند؟ خودش را با این قانون وفق می‌دهد؛ چه قانونی؟ اینکه برای خودش حیات و سعادت را تعیین و تمهید کند. آدم عاقل این کار را می‌کند.

اگر یک دزد با یک اسلحه بچگانه و اسباب‌بازی که شما تشخیص نمی‌دهید وارد منزلتان بشود، این اسلحه اسباب‌بازی شما را به تعقل درباره تسلیم در برابر خواست‌های او وامی‌دارد، و شما نمی‌گویید: «آمده‌ای در اینجا دزدی کنی؟! من هم می‌آیم با مشت به تو حمله می‌کنم!» چون احتمال می‌دهید اسلحه واقعی باشد و به شما شلیک کند.

یک اسلحه اسباب‌بازی شما را به تعقل وامی‌دارد؛ [پس] چگونه در قبال دستگاه آفرینش و سعادت و آینده که هیچ شکی راجع به اینها نداریم، می‌توانیم من و من کنیم و مسامحه و مجامله کنیم؟! چه کسی را می‌خواهیم گول بزنیم؟ خدا را می‌خواهیم گول بزنیم؟! نه، داریم خودمان را گول می‌زنیم!

عبور اولیاء خدا از عبادت با طمع جمال یا خوف جلال الهی

البته این مطالبی که امشب خدمتتان عرض کردم، از ناحیه جلال و قهاریت خداوند بود. اما اگر ما به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام و عبارات و حالاتی که بزرگان دارند دقت کنیم و در آن دقائق و ظرائف اسرار وجود و لطائف و دقائق مشاهدات جمالیه و انس با مقام سیر **«لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَةً لِأَخْرَقْتُ»**^۲ که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: **«بَلْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»**^۳ من دیگر از مقام جلال و جمال تو گذشته‌ام، من دیگر از مقام تهدید و ارعاب و ترس از کتک، یا طمع به آب‌نبات و وسائل اسباب‌بازی بچگانه گذشته‌ام [بلکه چون تو را سزاوار عبادت یافتم، تو را عبادت کردم]. «بنگریم، [متوجه مسائل دیگری خواهیم شد]!

^۱ رجوع شود به پس از سقوط؛ سرگذشت خاندان پهلوی در دوران آوارگی، ص ۱۷۲.

^۲ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۷۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲. شرح دعای ابوحمزه ثمالی، سال ۱۴۳۴، جلسه اول:

«اگر یک سر سوزن بخواهم بالاتر بیایم، هستی من در آن تجلیات ذات پروردگار، محو و نابود می‌شود.»

^۳ عوالی اللثالی، ج ۲، ص ۱۱؛ الألفین، ص ۱۲۸.

امیرالمؤمنین دیگر از این حرف‌ها و از اسباب‌بازی [ها] گذشته است.

إن شاء الله سخن از مقامی که [مُحِب] فقط محبوب را می‌بیند و بخواهد یا نخواهد، تمام وجودش در قبال معبود به سجده می‌افتد بعداً خواهد آمد. ما فعلاً خواستیم بگوییم که این قدر هم مطلب را سرسری نگیریم؛ دو روز دیگر می‌آیند و ما را به بند می‌کشند و در بیمارستان می‌اندازند و تکه‌تکه‌مان می‌کنند و می‌برند! قضیه شوخی نیست؛ بخواهیم یا نخواهیم ما را می‌برند. حال با توجه به چنین مطلبی، چه باید کرد؟

امیدواریم که همیشه عنایت و لطف خداوند در همه‌جا و در همه‌وقت شامل حال ما باشد، و آنی از آنات ما را به خودمان وامگذارد، و لطف او موجب رشد و رُقَاء و رسیدن به کمال ما باشد، و دست ما از دامن اولیاء کوتاه نباشد، و در دنیا و آخرت همیشه اعمال و رفتار و کردار ما مورد توجه و مرضی رضای حضرت حق باشد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ